

بررسی وکالت زن در طلاق از منظر فقه امامیه و حقوق ایران*

□ محمدیونس عارفی**

چکیده

اصل وکالت در طلاق در میان فقهای شیعه حدود چهار قول مطرح شده است. مشهور فقها طلاق را فعل نیابت پذیر می دانند و قائل به جواز وکالت در طلاق هستند. وکالت زن در طلاق نیز از منظر فقها جایز است؛ چون اولاً: فعل نیابت پذیر است و ثانیاً: زن هم یک انسان کامل است و می تواند اجرای صیغه طلاق را به عنوان وکیل به عهده بگیرد. پس همان طوری که زن در سایر عقود و ایقاعات می تواند وکیل شود در طلاق نیز می تواند وکیل شود. درباره وکالت زوجه در طلاق نیز سه قول در میان فقهای شیعه مطرح است. مشهور فقها قائل به جواز هستند. در مقابل مشهور برخی دیگر فتوا به عدم جواز داده اند و عده ای هم در این مسئله توقف کرده اند. کلیدواژه ها: وکالت، طلاق، فقه، حقوق.

*. تاریخ وصول: ۱۳۹۸/۷/۱۵؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۸/۱۱/۳۰.

** . طلبه سطح چهار مجتمع آموزش عالی فقه (m.arefi1727@gmail.com).

ازدواج نخستین گام در بنای خانواده و سنگ زیرین جامعه انسانی است. از منظر آموزه‌های دینی شکل‌گیری خانواده، با ازدواج و پیوند دو انسان با یکدیگر تحقق می‌یابد و تولد فرزندان، مکمل آن می‌باشد.

در بیان واژه ازدواج گفته‌اند: «ازدواج قراردادی مشروع است که دو فرد ناهمجنس و به طور معمول بالغ را به هم پیوند می‌دهد و برقراری رابطه جنسی دائم یا موقت میان آنان را مجاز می‌گرداند» (بستانی، ۱۳۸۵: ۱۸).

در اسلام از طلاق به یک امر منفور تعبیر شده است. بنای اسلام بر آن است که تا حد امکان طلاق صورت نگیرد و پیوند مبارک ازدواج از هم فرو نپاشد. به همین دلیل طلاق به مثابه راه حل نهایی تجویز و تنها در اختیار مرد گذاشته شده است. در روایتی که از پیامبر ﷺ آمده است: «الطَّلَاقُ بِيَدِ مَنْ أَخَذَ بِالسَّاقِ»؛ اختیار گسستن پیوند ازدواج تنها در اختیار مرد گذاشته شده است (نوری، ۱۴۰۸: ۱۵/۳۰۶).

تعبیر روایت، کنایی است و به این نکته اشاره دارد که در طلاق تنها اراده مرد حاکم است. هرچند ممکن است مرد از این حق سوء استفاده کند و از این ناحیه به زن آسیب برساند و از طریق تکرار ازدواج و طلاق، زن را در تنگنا قرار دهد. این گونه رفتار در منابع دینی به شدت مذمت شده و مورد نهی شارع مقدس قرار گرفته است: «وَلَا تُمَسِّكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا» (بقره: ۲۳۱)؛ و برای ضرر زدن نگاهشان مدارید که ستم کنید که هر کس چنین کند به خود ستم کرده است. آیات خدا را به سخره نگیرید».

در منابع فقهی برای پیش‌گیری از چنین مشکلی، یک فرصت قانونی و حقوقی در اختیار زن گذاشته شده، تا با استفاده از آن بتواند تدبیر احتیاطی برای رهایی از ازدواج ناموفق بیندیشد. مهم‌ترین تدبیر، اخذ وکالت از شوهر است، تا در صورت مواجهه با مشکل، به نیابت از او خود را طلاق دهد.

این تحقیق در صدد است تا با استفاده از متون فقهی امامیه و حقوق ایران، وکالت زن در طلاق و همچنین وکالت زوجه در طلاق خودش را مورد بررسی قرار دهد و دیدگاه فقهای امامیه و حقوق ایران را در این باره بیان نماید.

مفهوم‌شناسی

پیش از ورود به مباحث اصلی، تبیین مفهوم چند واژه کلیدی در این تحقیق ضرورت دارد؛ زیرا دانستن مفاهیم اصلی یک موضوع برای بررسی جامع و بهتر آن نقش اساسی دارد.

۱. وکالت

وکالت از ماده «وکل» به معنای واگذار کردن کار به دیگری است (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۱/۴۸۲). راغب در مفردات در بیان معنای واژه وکالت گفته است: «تَوَكَّلَ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ وَتَوَكَّلْتُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ وَتَوَكَّلْتُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ وَتَوَكَّلْتُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ»؛ یعنی کسی است که کار فرد دیگری رسیدگی می‌کند و به این دلیل که کار به او واگذار شده وکیل نامیده می‌شود.

در اصطلاح فقهی، تعاریف متعددی از وکالت شده که به ذکر چند مورد بسنده می‌شود. شهید اول می‌گوید: «وکالت استنابه در تصرف است»؛ یعنی شخص، دیگری را در انجام امری، نماینده و نایب خود قرار دهد (شهید اول، ۱۴۱۰: ۱۵۹). در تعریف دیگری آمده است: «وکالت دادن در کاری صحیح است که خود فرد، حق دخالت در آن را داشته باشد. از این‌رو شخص سفیه که اموال خود را در راه بیهوده مصرف می‌کند و از نظر شرع و قانون حق تصرف در اموال خود را ندارد،

نمی‌تواند کسی را در فروش اموال خود وکیل قرار دهد» (نجف آبادی، ۱۴۲۴: ۴۲۴).
وکالت آن است که انجام کاری به دیگری واگذار شود، تا آن را در زمان حیات موکل، انجام دهد؛ مانند اینکه در فروش خانه و خواندن عقد زنی برای او کسی را وکیل خود قرار دهد (اراکی، ۱۴۱۴: ۵۳/۲).
حقیقت وکالت، اعطای نیابت در تصرف است که لازمه آن اذن در تصرف است. پس اذن در تصرف در ضمن دادن نیابت در تصرف، حاصل می‌شود (نائینی، ۱۴۲۱: ۳۷۰).

بر اساس تعاریفی که برای وکالت بیان گردید، می‌توان گفت: وکالت در اصطلاح فقهی، عقدی است که به موجب آن شخص، فرد دیگری را برای انجام کاری نایب خود قرار داده، به او اختیار می‌دهد، تا از جانب او تصرفاتی را در محدوده اختیارات او انجام دهد. مفهوم وکالت اعطای نیابت به وکیل، در انجام کاری معین است. بنابراین وکیل در حکم واسطه است، سلطه و ولایت مستقلی ندارد.

۲. طلاق

واژه طلاق در لغت به معنای رهایی از پیوند، عهد و پیمان است. گفته می‌شود: «أُطْلِقْتُ البعير من عقاله»؛ شتر را از پابندش باز و رها کردم. عبارت: «طَلَّقَتِ المراه»؛ زن را طلاق دادم، نیز از همین معنا استعاره شده است. مفهومش آن است که راهش را باز گزاردم. به آن زن هم طالق می‌گویند به این معنا که از قید و بند نکاح شده است (راغب، ۱۴۱۲: ۵۲۳).
در اصطلاح فقهی عبارت است از: زایل کردن قید نکاح بدون عوض. به این معنا که در مفهوم طلاق عوض اخذ نشده و تحقق طلاق مشروط به عوض نیست. خلع هم از امور زایل کننده عقد نکاح است، ولی در مفهوم آن عوض اخذ شده است. پس طلاق در برابر عوض از مصادیق مطلق طلاق است؛ زیرا آنچه در مفهوم و ماهیت مطلق طلاق اخذ شده عدم اشتراط عوض در ماهیت و مفهوم آن است، نه اینکه عدم عوض در مفهوم آن اخذ شده باشد. بنابراین منافات ندارد که طلاق در برابر عوض از مصادیق مطلق طلاق باشد. پس طلاق با عوض هم از افراد مطلق طلاق است (میرزای قمی، ۱۴۲۷: ۱/۵۴۷).

در تعبیر دیگری در تعریف طلاق آمده است: «طلاق عبارت است از لفظ انشایی که شارع مقدس سبب زایل کردن پیوند عقد نکاح قرار داده است» (فخر المحققین، ۱۳۸۷: ۳/۳۰۶).

۳. فقه

فقه در لغت به معنای فهمیدن است (قرشی، ۱۴۱۲: ۵/۱۹۷). در اصطلاح نیز «علمی است که در آن از عوارض رفتار مکلفان مانند وجوب، حرمت و مانند آن، بحث می‌شود» (کجوری، شیرازی، ۱۳۸۰: ۱/۵۸). در تعریف دیگری گفته شده: «فقه دانشی است که در آن از وظایف شرعی انسان بحث می‌شود» (سبزواری، بی‌تا: ۷/۱).

برخی از فقها در تعریف فقه گفته‌اند: «فقه عبارت است از دانستن احکام شرعی فرعی یا وظایف عملی از ادله تفصیلی آن» (مشکینی، اردبیلی، ۱۳۷۴: ۱۸۰). در این تعریف چند تا قید آمده که با هر کدام یک علمی از تعریف فقه خارج می‌شود. با قید فرعی، علم اصول دین و با قید احکام شرعی، علم اصول فقه و با قید ادله تفصیلی علم مقلد- که از راه تعبد به فتوای مرجع تقلیدش به دست می‌آید- از تعریف فقه خارج می‌شود. با قید وظایف عملی، احکامی که از اصول عملیه به دست می‌آید داخل فقه می‌شود.

۴. حقوق

واژه «حقوق» جمع حق است. حق در لغت به معنای ثبوت به کار رفته است. چنان‌که گفته‌اند: «حق در لغت به معنای ثابت، ضدّ باطل، مطابقت و موافقت است. صدق، وجود ثابت و چیزی که در موقع و جایگاه خود واقع شود» (قرشی،

۱۴۱۲: ۱۵۹/۹)، حق در اصطلاح فقهی در معنای سلطنت به کار رفته است. این معنا از آیه شریفه: «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا» (اسراء: ۳۳) نیز استفاده می‌شود؛ زیرا مراد از سلطنت در این آیه شریفه سلطنت و حقی است که ولی دم در قصاص از قاتل و یا اخذ دیه از او اعمال می‌کند. حق در حقوق مدنی نیز به همین معناست؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود حق خیار، مقصود از آن سلطنتی است که صاحب حق بر فسخ معامله پیدا می‌کند و همچنین وقتی گفته می‌شود حق شفعه، حق ارث، حق نفقه و مانند آن، مراد سلطنتی است که صاحب حق در اثر شراکت، وراثت، زوجیت و امثال آن به دست می‌آورد. بنابراین حق در تمام موارد يك معنای اصطلاحی دارد که همان سلطنت است (شوشتری مرعشی، ۱۴۲۷: ۱/ ۲۳۰).

در تعریف علم حقوق آمده است: «علم حقوق رشته‌ای از علوم اجتماعی است، به این معنا که هدف آن جست‌وجوی قواعدی است که به منظور استقرار عدالت و نظم و تأمین سعادت مردم حالتی را بر اشخاص از این جهت که عضو جامعه هستند، الزام می‌کند. از این رو يك نظام حقوقی عبارت از مجموعه‌ای از قواعد الزام‌آوری است که زندگی جامعه را بر اساس عدالت و حق و انصاف منظم می‌سازد» (زنجانی عمید، ۱۴۲۱: ۲/ ۲۳).

وکالت در طلاق

یکی از موضوعات مهم و مورد ابتلایی که در فقه اسلامی و به تبع آن در حقوق مدنی مورد بحث قرار گرفته، وکالت زوجه در طلاق است.

قبل از پرداختن به این بحث شایسته است ابتدا اصل وکالت در طلاق مورد بحث قرار گیرد. از کلمات فقهای شیعه استفاده می‌شود که در این باره چهار دیدگاه در میان فقهای امامیه وجود دارد:

۱. جواز

مشهور فقهای امامیه معتقد به جواز وکالت در طلاق هستند. ابن ادریس می‌گوید: «اگر کسی دیگری را وکیل نماید که همسر او را طلاق دهد، طلاق وکیل جایز است؛ فرق نمی‌کند که موکل حاضر باشد یا غایب» (حلی، ۱۴۱۰: ۲/ ۹۵). سبزواری نیز معتقد به اطلاق جواز وکالت در طلاق است (سبزواری، ۱۴۲۳: ۲/ ۳۲۰)؛ زیرا صحیحه أعرج: «فِي رَجُلٍ يَجْعَلُ أَمْرَ امْرَأَتِهِ إِلَى رَجُلٍ فَقَالَ اشْهَدُوا أَنِّي قَدْ جَعَلْتُ أَمْرَ فُلَانَةٍ إِلَى فُلَانٍ فَيَطْلُقُهَا أَوْ يَجُوزُ ذَلِكَ لِلرَّجُلِ قَالَ نَعَمْ» (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۲۹) و بقیه ادله بر جواز وکالت اطلاق دارند و شامل حاضر در جلسه طلاق و غایب هر دو می‌شود. فیض کاشانی نیز به جواز وکالت در طلاق فتوا داده است. استناد ایشان عموماً ادله جواز وکالت به ویژه صحیحه أعرج است (فیض کاشانی، بی‌تا: ۲/ ۳۱۳). صاحب جواهر نیز وکالت در طلاق را جایز نمی‌داند. استناد ایشان نیز موافقت با مشهور و اطلاق ادله جواز وکالت است (نجفی، ۱۴۰۴: ۳۲/ ۲۳). کاشف الغطا وکالت در طلاق را از فرد حاضر و غایب هر دو صحیح می‌داند (کاشف الغطا، ۱۴۲۳: ۴/ ۱۵۳). اسحاق فیاض نیز وکالت در طلاق را به طور مطلق صحیح می‌داند و تفاوتی بین حاضر و غایب نگذاشته است (فیاض کابلی، بی‌تا: ۲/ ۳۹۹).

مهم‌ترین دلیل قول مشهور این است: طلاق از افعال نیابت‌بردار است و مباشرت زوج در آن لازم نیست. صاحب حدائق در این باره می‌گوید: از شروط جواز وکالت این است که فعل، قابلیت نیابت را داشته باشد. ضابطه اصحاب برای قابلیت نیابت این است:

هر عملی که غرض شارع مقدس به صدور آن از مکلف معینی، به صورت مباشرت تعلق گرفته باشد، وکالت در آن صحیح نیست. مانند نماز، وضو و غسل که نیابت‌پذیر نیست. ولی در جایی که مباشرت فرد خاصی، در انجام فعل، مورد نظر شارع

نیست بلکه وقوع فعل، به طور مطلق مورد نظر شارع است، وکالت صحیح است (حلی، ۱۴۱۴: ۱۵/۳۷).

با توجه به این ضابطه‌ای که مشهور علمای شیعه برای افعال نیابت‌پذیر و غیر آن بیان کرده‌اند، می‌توان گفت که وکالت در طلاق جایز است؛ چون طلاق از افعال نیابت‌پذیر است و مباشرت زوج در آن شرط نشده است.

در تأیید این نظر به اطلاق پاره‌ای روایات و اخبار از جمله صحیحہ سعید اعرج استناد و استدلال شده است: «فِي رَجُلٍ يَجْعَلُ أَمْرَ امْرَأَتِهِ إِلَى رَجُلٍ فَقَالَ اشْهَدُوا أَنِّي قَدْ جَعَلْتُ أَمْرَ فُلَانَةٍ إِلَى فُلَانٍ فَيَطْلُقُهَا أَوْ يَجُوزُ ذَلِكَ لِلرَّجُلِ قَالَ نَعَمْ» (کلینی، ۱۴۰۷: ۶/۱۲۹)؛ درباره مردی که امر طلاق همسرش را به دیگری واگذار کرده و گفته است: شاهد باشید من اختیار طلاق زنم را به فلانی واگذار کردم تا او را طلاق بدهد. آیا این کار برای مرد جایز است یا خیر؟ امام فرمود: بله مانعی ندارد. از این روایت استفاده می‌شود که حضور و غیبت شوهر، تأثیری در جواز توکیل در امر طلاق ندارد؛ زیرا آن حضرت در مقام پاسخ به پرسش، از وی نپرسیده است که آیا مرد نزد زنش بوده یا خیر؟ همین ترک «استفصال»، دلیل بر عمومیت جواز است و مانعی ندارد.

با توجه به اینکه طلاق از افعالی نیابت‌پذیر است و روایات معصومین علیهم‌السلام، از جمله صحیحہ سعید اعرج نیز اطلاق دارند، می‌توان به طور مطلق قائل به جواز توکیل در طلاق شد. دلیل مشهور فقهای شیعه که وکالت در طلاق را تجویز کرده‌اند، این است که طلاق از افعال نیابت‌پذیر است و مباشرت زوج در آن مورد نظر شارع مقدس نیست. آنچه غرض شارع به آن تعلق گرفته، اصل وقوع طلاق است که با وکالت نیز تحقق می‌یابد.

۲. تفصیل

a. در مقابل قول مشهور، شیخ طوسی تفصیل داده بین جایی که زوج، حاضر در جلسه طلاق است و بین موردی که غایب است: توکیل در طلاق در صورت غایب بودن زوج جایز است، ولی در جایی که حاضر در بلد است، طلاق واقع نمی‌شود (طوسی، ۱۴۰۰: ۵۱۱). ابن براج نیز در این فتوا از شیخ تبعیت کرده و گفته: وکالت در طلاق در صورت غیبت زوج جایز است، ولی در صورت حضور زوج، جایز نیست. پس اگر در حال غیبت، کسی را برای اجرای صیغه طلاق وکیل گرفت، جایز است که زن را در حال غیبت زوج، طلاق دهد. البته می‌تواند به تأخیر بیندازد (ابن براج، ۱۴۰۶: ۲/۲۷۷). قطب‌الدین کیدری نیز قائل به جواز وکالت نسبت به غایب و عدم جواز وکالت از سوی فرد حاضر شده است (کیدری، ۱۴۱۶: ۴۴۹).

بنابراین قول دوم تفصیل بین حضور زوج و غیبت او در جلسه و بلد طلاق است. در صورت غیبت زوج، وکالت در طلاق جایز است ولی در صورت غیبت زوج از جلسه و بلد، وکالت در طلاق جایز نیست. عده‌ای از فقهای امامیه این دیدگاه را در مسئله وکالت در طلاق برگزیده‌اند.

۳. عدم جواز

b. قول سوم این است که وکالت در طلاق جایز نیست. از حسن بن سماعه نقل شده است که پس از نقل حدیث زراره می‌گوید: «أَنَّهَا لَا تَجُوزُ الْوَكَالَهَ فِي الطَّلَاقِ» (کلینی، همان: ۱۳۰/۶). وی پس از نقل این روایت، گفته است: ما به همین حدیث اخذ می‌کنیم که ظهور در منع مطلق دارد (سبحانی، ۱۴۱۴: ۳۴). بنابراین حسن بن سماعه با استناد به این حدیث قائل به عدم جواز وکالت در طلاق شده است؛ بدون فرق بین حاضر و غیبت در جلسه و بلد طلاق.

۴. توقف

دیدگاه دیگر توقف و عدم فتوا در جواز یا عدم جواز است. این قول به مرحوم کلینی نسبت داده شده است. آنگاه که وی اخبار موافق و مخالف را نقل می‌کند در پایان هیچ‌کدام را ترجیح نمی‌دهد. برخی از این سکوت کلینی توقف ایشان در این مسئله را استنباط کرده‌اند و آن را قول چهارمی در مسئله قرار داده‌اند (سبحانی، ۱۴۱۴: ۳۴). به این استنباط اشکال شده

است که کافی کتاب حدیثی است نه کتاب افتا. پس نمی‌توان نتیجه گرفت که مرحوم کلینی در این مسئله توقف کرده است. بنابراین وکالت در طلاق در فقه شیعه مورد اختلاف فقها قرار گرفته و آرای مختلفی از سوی فقهای شیعه در این موضوع مطرح شده است. مشهور فقهای امامیه معتقدند که وکالت در طلاق جایز است، هم به دلیل عمومات ادله جواز وکالت و هم به جهت نیابت‌پذیر بودن طلاق.

وکالت در طلاق از نظر حقوقی

از نظر حقوقی هر امری را می‌توان به وسیله دیگری انجام داد، مگر آن که قانون آن را به عهده خود شخص گذارده باشد. بنابراین اموری که قانون تصریح ننموده که قائم به شخص است و یا قراین و اوضاع و احوال دلالت بر آن نماید، می‌توان توسط دیگری انجام داد. طلاق از اموری نیست که قائم به شخص باشد، وگرنه نماینده قانونی شوهر (ولی، وصی، قیم مجنون دائمی) نمی‌توانست آن را واقع سازد. بنابراین شوهر می‌تواند به دیگری وکالت و وکالت در توکیل غیر دهد همسر یا زوجه تا زن او را طلاق دهد، همچنان‌که می‌تواند زن را وکیل و وکیل در توکیل قرار دهد تا خود را مطلقه سازد (امامی، ۱۳۹۹: ۱۰/۵).

به همین دلیل در قانون مدنی ایران در ماده ۱۱۳۸ از نظر مشهور فقهای شیعه تبعیت شده است. در آن ماده آمده است: «صیغه طلاق را می‌توان توسط وکیل اجرا نمود». همچنین از اطلاق این ماده می‌توان استنباط کرد که از منظر حقوقی، می‌توان صیغه طلاق را با اعطای وکالت به غیر اجرا نمود، اگرچه زوج در مراسم اجرای صیغه طلاق حاضر باشد. اشاره به این نکته ضروری است که در طلاق دو امر مطرح است: تصمیم‌گیری درباره اصل طلاق و اجرای صیغه طلاق. ماده ۱۱۳۸ قانون مدنی ایران ناظر به وکالت در اجرای صیغه طلاق است، نه اینکه وکیلی انتخاب شود که درباره اصل طلاق به جای زوج تصمیم بگیرد که این امر به هیچ وجه قابل توکیل نیست. بنابراین از نظر حقوقی برای اجرای صیغه طلاق می‌توان وکیل انتخاب نمود، نه برای تصمیم‌گیری در اصل طلاق؛ چون تصمیم‌گیری در اصل طلاق به هیچ وجه قابل توکیل نیست. تصمیم‌گیری در اصل طلاق تنها در اختیار زوج است.

وکالت زن در طلاق

بر اساس دیدگاه مشهور فقهای امامیه (جواز وکالت در طلاق) می‌توان به این بحث پرداخت که آیا زن می‌تواند برای اجرای صیغه طلاق وکیل شود یا نه؟ از کلمات فقهای شیعه استفاده می‌شود که مشهور آنها معتقد به جواز وکالت زن در طلاق هستند. محقق در شرایع می‌گوید: «وکالت زن در طلاق غیر خودش جایز است» (محقق حلی، ۱۴۰۸: ۱۵۶/۲). صاحب جواهر به جواز وکالت زن در طلاق غیر خودش، فتوا داده است (نجفی، ۱۴۰۴: ۳۹۵/۲۷). کاشف الغطا نیز می‌گوید: «وکالت زن در طلاق غیر خودش به طور مطلق جایز است؛ هرچند آن زن همسر دیگری باشد؛ به دلیل عدم مانع از وکالت زن» (کاشف الغطا، ۱۴۲۴: ۲۶/۲).

دلیل مشهور در جواز وکالت زن، عمومات ادله جواز وکالت و قابلیت طلاق برای نیابت است. به این معنا که غرض شارع مقدس به مباشرت زوج در اجرای صیغه طلاق تعلق نگرفته است، بلکه اصل حصول آن مورد نظر است؛ حال چه خود زوج به صورت مباشر صیغه طلاق را اجرا کند و چه به دیگری وکالت و نیابت بدهد، در هر دو صورت غرض شارع تحقق می‌یابد. در وکالت هم تفاوتی میان زن و مرد نیست. پس زن می‌تواند در اجرای صیغه طلاق وکیل شود، همان‌گونه که در اجرای صیغه عقد ازدواج، می‌تواند وکالت داشته باشد (بحرانی، ۱۴۰۵: ۵۹/۲۲).

محقق کرکی در جامع المقاصد نیز به جواز وکالت زن در طلاق فتوا داده است: «وکالت زن در طلاق غیر خودش جایز

و کلام او دارای اعتبار است. فرق نمی‌کند که زوجه دیگر شوهرش باشد همان زن باشد و یا همسر مرد اجنبی باشد. در هر دو صورت زن می‌تواند به عنوان وکیل عهده‌دار اجرای صیغه طلاق شود» (عاملی، کرکی، ۱۴۱۴: ۸/۱۹۸).

فقه‌های معاصر امامیه نیز وکالت زن در طلاق را جایز می‌دانند (هاشمی، شاهرودی، ۱۴۱۷: ۶/۴۲۳)؛ مثلاً شبیری زنجانی و مرحوم فاضل لنکرانی مرد بودن وکیل را معتبر نمی‌دانند و معتقدند که زن نیز می‌تواند در اجرای صیغه عقد وکیل باشد (زنجانی، شبیری، ۱۴۲۸: ۵۳۷؛ لنکرانی، ۱۴۲۲: ۳۶۹).

در حقوق مدنی نیز وکالت زن در طلاق جایز است: «طلاق از امور نیابت‌پذیر است و خصوصیتی در نایب آن معتبر نمی‌باشد» (اصغرزاده، ۱۳۸۰: ۴۱۸). ماده ۱۱۳۸ قانون مدنی ایران نیز اطلاق دارد شامل وکالت زن در طلاق می‌شود. در آن ماده آمده است: «صیغه طلاق را می‌توان توسط وکیل اجرا نمود». این جمله اطلاق دارد و شامل وکالت زن نیز می‌شود. بنابراین هم از نظر فقهی و هم از نظر حقوقی، وکالت زن در اجرای صیغه طلاق جایز است و منعی ندارد.

وقتی اصل وقوع فعل، مورد نظر شارع مقدس باشد، توسط هر کسی به شکل صحیح انجام شود پذیرفته می‌شود. در طلاق هم اصل انجام طلاق مورد نظر است و توسط هر فردی صیغه طلاق جاری شود، غرض شارع حاصل می‌گردد. در این جهت فرقی بین زن و مرد نیست.

وکالت زوجه در طلاق

بر اساس دیدگاه مشهور فقهای امامیه، مبنی بر جواز وکالت زن در طلاق، این سؤال پیش می‌آید که آیا زوج همان‌طوری که برای انجام طلاق همسرش، می‌تواند به فرد ثالثی وکالت بدهد، به زوجه‌اش هم می‌تواند وکالت دهد تا خودش را طلاق دهد یا نه؟ در میان فقهای امامیه سه دیدگاه در این مسئله وجود دارد که به اجمال به بیان آنها می‌پردازیم:

۱. جواز

مشهور فقهای امامیه معتقدند: همان‌طور که در سایر عقود و ایقاعات می‌توان به زوجه وکالت داد، در طلاق هم می‌توان به زن وکالت داد تا خود را مطلقه نماید، به دلیل عمومات جواز وکالت در افعال نیابت‌پذیر و نیز زن از لحاظ حقوقی انسان کامل است، پس می‌تواند وکیل شود. صاحب حدائق می‌گوید: «مشهور بین اصحاب این است که جایز است امر طلاق زن به خودش واگذار شود» (بحرانی، ۱۴۰۵: ۲۵/۱۷۲). صاحب کشف اللثام می‌گوید: «اگر شوهر به زن وکالت دهد تا خودش را مطلقه نماید، به نظر من صحیح است، به دلیل عموماتی که بر جواز وکالت دلالت دارد» (اصفهان‌ی، ۱۴۱۶: ۸/۱۲). صاحب جواهر نیز فتوا به جواز داده است (نجفی، ۱۴۰۴: ۳۲/۲۵). استناد ایشان نیز عمومات ادله جواز وکالت و نیابت‌پذیر بودن طلاق است.

مرحوم امام خمینی علیه السلام نیز می‌گوید: «وکالت دادن به زوجه در اینکه خودش را طلاق دهد و یا دیگری را وکیل بگیرد تا او را از جانب همسر و یا از جانب او طلاق دهد، جایز است» (خمینی، ۱۴۱۵: ۲/۴۲).

شهید در لمعه می‌گوید:

همان‌طوری که جایز است زن اجرای صیغه سایر عقود را به عهده بگیرد، می‌تواند در طلاق خود و غیر خود نیز وکیل شود؛ زیرا زن یک انسان کامل است. بنابراین معنا ندارد که مسلوب‌العبارة باشد. طلاق هم از افعال نیابت‌بردار است. مغایرت اعتباری بین فاعل و قابل کافی است و آن هم در اینجا حاصل است. فاعل و قابل از نظر حیثیت و اعتبار با هم متغایرنند. زن از این جهت که وکیل شوهرش است فاعل است و از این حیث که زوجه است قابل است (عاملی، ۱۴۱۰: ۶/۲۳).

کاشف الغطا نیز به جواز وکالت زن در طلاق خودش فتوا داده است (کاشف الغطا، ۱۴۲۳: ۴/۱۵۳).

برخی دیگر از فقهای شیعه برای جواز وکالت طلاق زوجه در طلاق، به این نکته استدلال کرده‌اند که زن انسان بالغ و عاقل است، پس مانعی از عقود و ایقاعات او وجود ندارد (وجدانی فخر، ۱۴۲۶: ۱۳/۳۲). مرحوم شیخ جواد تبریزی فتوا به جواز داده و گفته: زوجه می‌تواند در متن عقد نکاح و یا در عقد دیگری شرط کند که از سوی شوهر وکیل باشد تا خودش را طلاق دهد. فرق نمی‌کند وکالتش مطلق باشد یا در حالت معینی، وکالت داشته باشد که خودش را در آن حالت مطلقه سازد (تبریزی، ۱۴۲۷: ۸/۱۶۰). زنی که از جانب زوج وکالت در طلاق خودش دارد، می‌تواند خودش صیغه طلاق را جاری سازد و یا کسی دیگری را از جانب زوج یا خودش وکیل بگیرد تا صیغه طلاق را جاری سازد. هر دو صورت صحیح است (فیاض کابلی، بی‌تا: ۲/۴۰۰).

بنابراین از کلمات مشهور فقهای شیعه استفاده می‌شود که وکالت زوجه در طلاق جایز است؛ چرا که طلاق از افعال نیابت‌پذیر است و غرض شارع در مباشرت زوج در اجرای صیغه تعلق نگرفته است، بلکه اصل وقوع فعل مقصود است. فرق نمی‌کند که شخص زوج به صورت مباشرت آن را اجرا کند و یا به صورت وکالت و نیابت انجام بگیرد. در هر دو صورت غرض شارع تحقق می‌یابد. در وکالت هم فرقی بین مرد و زن نیست؛ همان طوری که مردم می‌توانند در انجام کاری از سوی کسی وکیل شوند، زن هم می‌تواند وکیل شود. وقتی زن بتواند وکالت دیگران در عقود و ایقاعات را به عهده بگیرد، می‌تواند عهده‌دار وکالت همسرش در طلاق خودش شود.

۲. عدم جواز

در مقابل دیدگاه مشهور، نظر شیخ طوسی و ابن ادریس قرار دارد که فتوا به عدم جواز داده‌اند. شیخ در مبسوط می‌گوید: هرگاه مردی اراده کند همسرش را طلاق بدهد، بین سه کار مخیر است: یا خودش همسرش را طلاق دهد، یا به دیگری وکالت دهد تا همسرش را طلاق دهد و یا امر طلاق را به خود زن واگذار نماید. سپس می‌گوید: اگر خودش صیغه طلاق همسرش جاری کرد و یا به دیگری وکالت داد حکم آن روشن است و اگر امر طلاق زن را به خودش واگذار کرد، آنچه در مذهب ما صحیح است واگذاری امر طلاق به زوجه جایز نیست. جواز وکالت طلاق به زوجه دیدگاه فقهای عامه است. ولی در میان اصحاب ما هم کسانی هستند که به آن اجازه داده‌اند (طوسی، ۱۳۸۷: ۵/۲۹). مرحوم شیخ طوسی معتقد است که در طلاق به طور مطلق نمی‌توان به خود زوجه وکالت داد، حتی در موردی که مرد غایب باشد.

به علاوه، ابن ادریس نیز فتوا به عدم جواز وکالت زوجه در طلاق خود داده است: «بر اساس آنچه در مذهب امامیه صحیح است، وکالت زوجه در طلاق خودش از جانب شوهرش جایز نیست» (حلی، ۱۴۱۰: ۲/۸۷). مستند قائلان به عدم جواز به ویژه شیخ، حدیث نبوی است که فرمود: «الطَّلَاقُ بِيَدِ مَنْ أَخَذَ بِالسَّاقِ»؛ طلاق به دست شوهر است (نوری، ۱۴۰۸: ۱۵/۳۰۶).

ظهور این حدیث اقتضا دارد که توکیل در طلاق به طور مطلق جایز نباشد. منتهی وکالت غیر زوجه به دلیل خاص از ظهور این حدیث خارج شده است، اما وکالت زوجه تحت ظهور حدیث و بر اصل منع باقی است. از این استدلال به این صورت جواب داده شده که مفهوم این روایت آن است که اختیار کلی طلاق به دست مرد است. بنابراین اعطای وکالت در اجرای صیغه طلاق به زن از سوی شوهر، منافاتی با این روایت ندارد؛ زیرا اختیار اصلی طلاق به دست شوهر است و او به زن وکالت داده تا صیغه طلاق را جاری سازد (سبحانی، ۱۴۱۴: ۳۸). پس این حدیث، ناظر به فرد اجنبی است و شامل ولی یا وکیل نمی‌شود. بر فرض پذیریم که حدیث مفید حصر باشد، همان ادله‌ای که وکیل غیر

زوجه را از تحت ظهور حدیث خارج کرده است، شامل وکالت زوجه هم می‌شود و از ظهور حدیث بیرون می‌کند. دلیل دیگری که به آن تمسک کرده این است که مغایرت بین فاعل و قابل معتبر است و زوجه که قابل است نمی‌تواند فاعل هم باشد. از این استدلال هم این‌گونه پاسخ داده شده: مغایرت اعتباری بین فاعل و قابل کفایت می‌کند و آن هم حاصل است. در عقودی که مرکب از ایجاب و قبول است، مغایرت اعتباری بین فاعل و قابل کفایت می‌کند (سبحانی، ۱۴۱۴: ۳۸)؛ چه رسد به ایقاعاتی مانند طلاق که عمل یک جانبه است و فاعل و قابلی در آن متصور نیست، ولی در عین حال مغایرت اعتباری متصور است. زن به اعتباری که وکیل شوهر است فاعل است و به اعتبار اینکه زوجه است، قابل است و همین مغایرت اعتباری کفایت می‌کند.

۳. توقف

در مقابل قول شیخ و دیدگاه مشهور، عده‌ای از فقها در این مسئله توقف کرده و به هیچ‌یک از جواز و عدم جواز فتوا نداده‌اند؛ زیرا نتوانستند یکی از دو قول جواز و عدم جواز را بر دیگری ترجیح دهند. محقق سبزواری در کفایه می‌گوید: «اگر شوهر به زن در طلاق خودش وکالت دهد، در صحت آن دو قول است و ادله هر دو طرف محل بحث است» (سبزواری، ۱۴۲۳: ۲/۳۲۰).

از کلمات فیض کاشانی در مفاتیح نیز استفاده می‌شود که وی در این مسئله توقف کرده است. ایشان می‌گوید: «در جواز وکالت دادن به زن در طلاق خودش، دو قول است» (فیض کاشانی، بی‌تا: ۲/۳۱۳). صاحب حدائق می‌گوید: عبارت محقق سبزواری و محدث کاشانی، مشعر به توقف آنان در این مسئله است. محقق سبزواری، گفته است در صحت وکالت زوجه برای طلاق خودش، دو قول است و ادله هر دو طرف نیز محل بحث است. اینکه محقق سبزواری هیچ‌کدام از دو قول را ترجیح نداده، گویای توقف ایشان در مسئله است. محدث کاشانی نیز به نقل دو قول، بدون ترجیح یکی بر دیگری بسنده کرده است (بحرانی، ۱۴۰۵: ۲۵/۱۷۳).

این دو فقیه در مسئله وکالت زوجه در طلاق خودش توقف کرده‌اند و به هیچ‌یک از جواز و عدم جواز وکالت فتوا نداده‌اند و تنها به بیان قول به جواز و عدم جواز بسنده کرده‌اند.

وکالت زوجه در طلاق از منظر حقوق

از نظر حقوقی نیز وکالت زوجه در طلاق به رسمیت شناخته شده است. در قانون مدنی ایران ماده ۱۱۱۹ چنین آمده است: طرفین عقد ازدواج می‌توانند، هر شرطی را که مخالف مقتضای عقد مزبور نباشد، در ضمن عقد ازدواج یا عقد لازم دیگری بنمایند. مثل اینکه شرط شود هرگاه شوهر، زن دیگری بگیرد و یا در مدت معینی غایب شود یا ترک انفاق نماید یا بد رفتاری نماید که زندگانی آنها، با یکدیگر غیر قابل تحمل شود، زن وکیل باشد که پس از اثبات تحقق شرط در محکمه و صدور حکم نهایی، خود را مطلقه سازد.

از این ماده قانون مدنی، استفاده می‌شود که مرد می‌تواند، همسر خود را برای طلاق دادن خودش وکیل کند. یعنی به زن وکالت دهد تا در صورت تحقق شرایط خاص درباره طلاق خود تصمیم بگیرد. به این صورت که خود به طور مباشرت، صیغه طلاق را اجرا کند و یا برای اجرای آن به دیگری وکالت بدهد.

قانون ایران در ماده ۱۱۳۸ وکالت در انجام طلاق را پذیرفته است. وقتی اصل وکالت در طلاق پذیرفته شد، فرقی بین توکیل زوجه و غیر او وجود ندارد. از این‌رو زوج همان‌طوری که می‌تواند به دیگری برای طلاق زنش وکالت دهد، می‌تواند زوجه را وکیل نماید، در صورت تحقق شرط، خود را مطلقه نماید (طاهری، ۱۴۱۸: ۳/۲۲۲).

اقسام وکالت زوجه در طلاق

بنا بر دیدگاه مشهور فقهای امامیه که شوهر می‌تواند به همسرش وکالت دهد تا خودش را طلاق دهد، به یکی از سه صورت کلی متصور است که به اجمال بدان اشاره می‌شود:

۱. مطلق

شکل اول وکالت در طلاق زوجه این است که زوج به صورت مطلق به او وکالت دهد تا هر وقت خواست در باره طلاق خود تصمیم بگیرد. فقهای امامیه این شکل از وکالت را پذیرفته‌اند: «هرگاه شوهر به طور مطلق به زوجه‌اش وکالت دهد تا هر وقت خواست خودش را طلاق دهد، صحیح است» (تبریزی، ۱۴۲۷: ۸/۲۴۳). آقای سیستانی نیز می‌گوید: «جایز است زوجه شرط کند که از جانب شوهر در طلاق دادن خودش وکالت مطلق داشته باشد» (سیستانی، ۱۴۱۷: ۳/۱۰۲).

در این صورت تشخیص شرایط و زمان طلاق به زوجه واگذار شده است. هر موقع که تشخیص داد، می‌تواند خودش را به وکالت از جانب شوهر مطلقه نماید. چه خودش صیغه طلاق را جاری کند و چه دیگری را وکیل نماید تا صیغه طلاق را جاری سازد.

۲. مشروط

صورت دیگری از وکالت زوجه در امر طلاق، آن است که از طرف شوهر به زن وکالت داده شود تا در صورت تحقق امری در خارج بتواند خود را طلاق دهد؛ مثلاً زن خود را وکیل نماید تا هرگاه تشخیص دهد که نمی‌تواند با او به زندگانی زناشویی را ادامه دهد خود را طلاق دهد (امامی، ۱۳۹۹: ۵/۴۱). در این صورت زن می‌تواند در صورت تشخیص، خودش را به وکالت از جانب زوج مطلقه سازد.

شروطی که وکالت زوجه در طلاق متوقف بر آن می‌شود، از دو حال خارج نیست:

۱. امور عامی است که در صورت تحقق آن امور در خارج، زن وکالت دارد تا خودش را مطلقه سازد؛ مانند آنکه شوهر به زن وکالت دهد تا در صورت ناسازگاری شوهر خود را مطلقه سازد. این شرط عام است، شامل هر امری می‌شود که زندگی مشترک زن و مرد را دچار سختی و بحران می‌سازد. این وکالت از نظر فقهی و حقوقی صحیح است (طاهری، ۱۴۱۸: ۳/۲۲۳).

۲. گاه ممکن است از طرف شوهر به زن وکالت داده شود تا در صورت تحقق امر معینی در خارج و اثبات آن در دادگاه خود را مطلقه نماید؛ مثلاً در ضمن عقد نکاح شرط شده باشد که هرگاه زوج همسر دوم بگیرد، زوجه از طرف او وکالت داشته باشد تا خود را طلاق بدهد. در صورت تحقق این شرط، زوجه می‌تواند خود را طلاق بدهد (تبریزی، بی‌تا: ۱/۳۷۸). اگر وکالت زوجه مشروط به تحقق امر خاصی باشد تنها در صورت تحقق آن امر وکالت دارد» (تبریزی، بی‌تا: ۱/۳۷۸)؛ مانند اینکه اگر زوجه با شوهرش، در ضمن عقد ازدواج شرط کند که هرگاه شوهر مدت معینی مسافرت برود و یا به او نفقه ندهد، زوجه وکالت داشته باشد تا خودش را طلاق دهد. در این صورت هم شرط صحیح است و هم طلاق صحیح خواهد بود (روحانی، ۱۴۱۷: ۳۵۳).

آقای فیاض نیز معتقد است که هرگاه زوجه در ضمن عقد نکاح از شوهر وکالت بگیرد که هرگاه شش ماه یا کمتر و یا بیشتر نفقه ندهد و یا شش ماه غایب شود، زن وکالت داشته باشد تا خودش را طلاق دهد، این شرط صحیح است و زن می‌تواند در صورت تحقق شرط، خود را مطلقه سازد. همچنین می‌تواند صیغه طلاق را خودش به وکالت از شوهر جاری سازد و یا فردی دیگری را از جانب خود یا شوهر وکیل بگیرد تا صیغه طلاق را جاری سازد (فیاض کابلی، بی‌تا: ۲/۴۰۰). آقای سیستانی نیز به همین امر فتوا داده است (سیستانی، ۱۴۱۷: ۳/۱۰۲).

اشاره به چند نکته ضرورت دارد:

اول: هرگاه وکالت زوجه در امر طلاق خودش، در ضمن عقد نکاح یا یک عقد دیگری نوع طلاق معین شده باشد، زوجه باید طبق شرط رفتار نماید و آن گونه که در شرط آمده خود را طلاق دهد. ولی اگر در ضمن عقد وکالت نوع طلاق مشخص نشده باشد، طلاق منصرف به طلاق رجعی است و نمی تواند خودش را طلاق خلع یا مبارات دهد که نیاز به بذل و قبول آن از جانب شوهر دارد (تبریزی، ۱۴۲۷: ۸/۲۵۲).

سؤال: هرگاه زوجه به وکالت از زوج، خودش را طلاق داد و شوهر در زمان عده به زن رجوع کرد آیا زن می تواند دوباره خودش را طلاق دهد یا اینکه وکالتش باطل می شود؟

جواب: بر اساس فتوای فقهای امامیه اگر وکالت زوجه از جانب شوهر، مقید به دوام عقد نکاح اول باشد، پس از رجوع شوهر در زمان عده، وکالت زوجه باقی است و می تواند دوباره خودش را مطلقه سازد. در این فرض هرگاه رجوع از شوهر و طلاق از جانب زوجه سه بار تکرار شود، طلاق سوم بائن می گردد و شوهر بدون محلل نمی تواند به زوجه اش رجوع کند (تبریزی، ۱۴۲۷: ۵/۱۹۲).

دوم: اگر پس از اجرای صیغه طلاق توسط زن، شوهر در دادگاه اثبات نماید امری که اجرای طلاق متوقف بر آن بوده در واقع محقق نشده و زن خارج از حدود وکالت، خودش را طلاق داده است، کشف می شود که طلاق باطل بوده است (امامی، ۱۳۹۹: ۵/۴۲).

سوم: در صورتی که وکالت زن به طلاق، مشروط به تحقق امر خاصی در خارج باشد، اعمال وکالت زن متوقف بر دو امر است: تحقق شرط در واقع و اثبات آن در دادگاه. چنان که در ذیل ماده ۱۱۱۹ از قانون مدنی ایران آمده است: مثل اینکه شرط شود هرگاه شوهر زن دیگری بگیرد یا در مدت معینی غایب شود، ترک انفاق نماید یا علیه حیات زن سوء قصد کند یا سوء رفتاری نماید که زندگانی آنها با یکدیگر غیر قابل تحمل شود، زن وکیل و وکیل در توکیل باشد که پس از اثبات تحقق شرط در محکمه و صدور قرار نهایی خود را مطلقه سازد.

وکالت زن از شوهر برای طلاق، چه به صورت مطلق باشد و چه مشروط به تحقق امری در خارج باشد، به دو صورت متصور است و با هر کدام از این دو صورت انجام بگیرد از نظر فقهی و حقوقی صحیح است:

الف. شرط ضمن عقد

وکالت زوجه در امر طلاق خودش، ممکن است به عنوان شرط در ضمن عقد باشد. به این صورت که زوجه در ضمن عقد ازدواج و یا یک عقد لازم دیگر از شوهر وکالت بگیرد تا خودش را از جانب شوهر مطلقه سازد. در این فرض وکالتی که در ضمن عقد لازم داده شده، تبدیل به عقد لازم می شود؛ هر چند در اصل جایز است؛ زیرا لزوم، از عقد ازدواج به وکالت هم سرایت می کند. بنابراین زوج نمی تواند او را از وکالت عزل کند (خلخال، ۱۴۲۷: ۱۰۰۵).

در کتاب های حقوقی نیز به این شرط اشاره شده است: هرگاه «در ضمن عقد نکاح یا عقد لازم دیگر شرط شود که زن از طرف شوهر وکیل است تا هر زمان که شوهر او زن دیگری اختیار کند، یا اینکه مدت معینی به زن نفقه ندهد و این امر در دادگاه ثابت شود، زوجه بتواند خود را مطلقه سازد، این وکالت صحیح است (امامی، ۱۳۹۹: ۴/۳۷۵).

بنابراین زوجه می تواند در ضمن عقد ازدواج و یا عقد لازم دیگری از شوهرش وکالت بگیرد که در شرایط خاص از جانب او خودش را مطلقه سازد. با اینکه عقد وکالت در اصل جایز است، ولی در اگر در ضمن عقد لازم دیگری به عنوان شرط ضمن عقد قرار بگیرد، لازم می گردد.

ب. عقد مستقل

ممکن است وکالت زوجه در طلاق با یک عقد مستقل صورت بگیرد. به این صورت که شوهر در قالب یک عقد وکالت،

به زوجه وکالت در طلاق بدهد. اگر وکالت زوجه در طلاق با یک عقد مستقل صورت بگیرد، از آن جا که عقد وکالت جایز است، قابلیت عزل خواهد داشت؛ زیرا عقد وکالت جایز است (خلخالی، ۱۴۲۷: ۱۰۰۵).

بنابراین وکالت زوجه در امر طلاق از جانب شوهر، می‌تواند در ضمن عقد ازدواج و یا در ضمن یک عقد لازم دیگری به صورت یک قرار داد مستقل در قالب عقد وکالت به زوجه، وکالت داده شود تا در صورت تحقق شرایط بتواند خود را طلاق هد.

نتیجه

از مجموع مباحث گذشته استفاده می‌شود که مفهوم وکالت، اعطای نیابت به وکیل است تا در حدود اختیارات تفویض شده به او، رفتارهای معینی را به نیابت از موکل انجام دهد. براساس فتوای مشهور فقهای شیعه، طلاق یک امر نیابت‌پذیر، می‌باشد و مباشرت شخص معین در آن شرط نیست. فتوای مشهور فقهای شیعه جواز وکالت زن در طلاق است؛ زیرا طلاق فعل نیابت‌پذیر است و در این جهت تفاوتی میان مرد و زن نیست. ادله جواز وکالت اطلاق دارد و شامل زن هم می‌شود.

دیدگاه مشهور بین فقهای امامیه این است که زوجه می‌تواند در طلاق خودش از جانب شوهر وکالت داشته باشد. زوجه برای اینکه به آسانی بتواند خود را از قید یک ازدواج نامناسب رهایی بخشد، جایز است از طریق شرط ضمن عقد نکاح و یا به صورت یک قرارداد مستقل، از همسرش وکالت بگیرد که در صورت لزوم، خودش را طلاق دهد. در این صورت وکالت زن مادامی که ازدواج منحل نشده، باقی خواهد ماند.

از آنجا که عقد وکالت تابع عقد ازدواج است، چون عقد ازدواج لازم است، عقد وکالت نیز لازم می‌گردد و در نتیجه شوهر نمی‌تواند زوجه را از وکالت عزل نماید. این راه حل در فقه اسلامی به نفع زوجه پذیرفته شده است. در واقع اختیار مطلق مرد در امر طلاق از این طریق تا حدی تعدیل می‌شود.

- ابن ادريس حلی، محمد بن منصور بن احمد، **السرائر الحاوی لتحرير الفتاوى**، قم، دفتر انتشارات اسلامي، چاپ دوم، ۱۴۱۰ق.
- ابن براج طرابلسی، قاضی عبدالعزيز، **المهذب**، قم، دفتر انتشارات اسلامي، چاپ اول، ۱۴۰۶ق.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، **لسان العرب**، بيروت، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق.
- ابوالصلاح حلی، تقی الدین بن نجم الدین، **الكافی فی الفقه**، اصفهان، کتابخانه عمومی امام امیر المؤمنین علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۰۳ق.
- اراکي، محمدعلی، **المسائل الواضحة**، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامي حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- امامی، سید حسن، **حقوق مدنی**، تهران، انتشارات اسلامية، ۱۳۹۹ق.
- بحرانی، آل عصفور، یوسف بن احمد بن ابراهیم، **الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة**، قم، دفتر انتشارات اسلامي، چاپ اول، ۱۴۰۵ق.
- بستانی، حسین، **اسلام و جامعه شناسی خانواده**، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۵.
- تبریزی، جواد بن علی، **صراط النجاة**، قم، دار الصدیقة الشهيدة، چاپ اول، ۱۴۲۷ق.
- جزیری، عبدالرحمن؛ غروی، سید محمد؛ یاسر مازح، **الفقه علی المذاهب الأربعة و مذهب أهل البيت علیهم السلام**، بيروت، دار الثقلین، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
- جمعی از پژوهشگران زیر نظر شاهرودی، سید محمود هاشمی، **معجم فقه الجواهر**، بيروت، الغدير للطباعة و النشر و التوزيع، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
- حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، **تذکرة الفقهاء**، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- حلی، مقداد بن عبدالله سیوری، **التنقیح الرائع لمختصر الشرائع**، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، چاپ اول، ۱۴۰۴ق.
- خلخالی، سید محمد مهدی موسوی، **فقه الشیعة**، تهران، مرکز فرهنگی انتشارات منیر، چاپ اول، ۱۴۲۷ق.
- خمینی، سید روح الله موسوی، **کتاب البیع**، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۲۱ق.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، **مفردات ألفاظ القرآن**، بيروت - دمشق، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
- روحانی قمی، سید محمد، **المسائل المنتخبة**، کویت، شركة مكتبة الألفین، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
- سبحانی تبریزی، جعفر، **نظام الطلاق فی الشريعة الإسلامية الغراء**، مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- سیستانی، سید علی حسینی، **منهاج الصالحین**، قم، دفتر حضرت آية الله سیستانی، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ق.
- شیرازی زنجانی، سید موسی، **المسائل الشرعية**، قم، مؤسسه نشر الفقاهة، چاپ اول، ۱۴۲۸ق.
- شوشتری، سید محمدحسن مرعشی، **دیدگاه های نو در حقوق**، تهران، نشر میزان، چاپ دوم، ۱۴۲۷ق.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی، **الروضة البهية فی شرح اللمعة الدمشقية**، قم، کتابفروشی داوری، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
- _____، **مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام**، قم، مؤسسه المعارف الإسلامية، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
- طاهری، حبیب الله، **حقوق مدنی**، دفتر انتشارات اسلامي، ۱۴۱۸ق.

طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الإمامیة، تهران، المكتبة المرتضویة لإحياء الآثار الجعفریة، چاپ سوم، ۱۳۸۷ق.

_____ النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوی، بیروت، دار الكتاب العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۰ق.

عاملی کرکی، محقق ثانی، علی بن حسین، جامع المقاصد فی شرح القواعد، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.

عمید زنجانی، عباس علی، فقه سیاسی، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۴۲۱ق.

فاضل هندی، محمد بن حسن، كشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.

فخرالمحققین، محمد بن حسن بن یوسف، ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ اول، ۱۳۸۷ق.

فیض کاشانی، محمد محسن ابن شاه مرتضی، مفاتیح الشرائع، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، چاپ اول، بی تا.

کیدری، قطب الدین محمد بن حسین، إصباح الشيعة بمصباح الشريعة، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.

لنکرانی، محمد فاضل موحدی، الأحكام الواضحة، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، چاپ چهارم، ۱۴۲۲ق.

محقق حلّی، نجم الدین جعفر بن حسن، نکت النهاية، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.

محقق سبزواری، محمد باقر بن محمد مؤمن، کفاية الأحكام، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۳ق.

مکارم شیرازی، ناصر، دائرة المعارف فقه مقارن، قم، انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۲۷ق.

میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن، رسائل الميرزا القمي، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۷ق.

ناصرزاده، هوشنگ، مجموعه کامل قوانین و مقررات، تهران، انتشارات خورشید، ۱۳۸۰.

نائینی، میرزا محمد حسین غروی؛ عراقی، آقا ضیاء الدین، علی کزازی، الرسائل الفقهية، قم، انتشارات مؤسسه معارف اسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۱ق.

نجفی، کاشف الغطاء، احمد بن علی بن محمد رضا، سفينة النجاة و مشکاة الهدی، نجف اشرف، مؤسسه کاشف الغطاء، ۱۴۲۳ق.

نجفی، کاشف الغطاء، عباس بن حسن بن جعفر، منهل الغمام فی شرح شرائع الإسلام، نجف اشرف، مؤسسه کاشف الغطاء، چاپ اول، ۱۴۲۴ق.

نجفی، محمد حسن، جواهر الكلام فی شرح شرائع الإسلام، بیروت، دار إحياء التراث العربی، هفتم، ۱۴۰۴ق.

نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.

یزدی، سید مصطفی محقق داماد، بررسی فقهی حقوق خانواده، نکاح و انحلال آن، قم، بی تا، چاپ اول، بی تا.